



سهروردی سعی کرد فرهنگها را با هم تلفیق و هماهنگ کند

استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران با بیان اینکه سهروردی نظام فرشته ای ایرانی را با نظام فرشته ای اسلامی و حتی با نظام فرشته ای یونان قدیم هماهنگ می کند، گفت: سهروردی معتقد است حقیقت واحد و زبانها مختلف است. بنابراین سعی کرده که این فرهنگها را با هم تلفیق و هماهنگ کند.

استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران با بیان اینکه سهروردی نظام فرشته ای ایرانی را با نظام فرشته ای اسلامی و حتی با نظام فرشته ای یونان قدیم هماهنگ می کند، گفت: سهروردی معتقد است حقیقت واحد و زبانها مختلف است. بنابراین سعی کرده که این فرهنگها را با هم تلفیق و هماهنگ کند.

به گزارش خبرنگار مهر، شیخ شهاب الدین سهروردی، فلسفه نور را که از ایران باستان گرفته بود با فرهنگ اسلامی سازگار می کند. در این راستا و به مناسبت بزرگداشت این فیلسوف ایرانی سلسله گفتگوهایی با سهروردی پژوهان داشتیم. در ادامه این روند با دکتر نجفقلی حبیبی، استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تهران، پژوهشگر فلسفه و عرفان اسلامی و رئیس سابق دانشگاه علامه طباطبائی به گفتگو نشستیم که از نظراتان می گذرد.

***در مورد نحوه شهادت سهروردی نقلهای مختلفی هست، به نظرم معروفترین قول این است که با انتخاب خودش بر اثر گرسنگی به شهادت رسیده است. نظر شما در این ارتباط چیست؟**

در آن زمان شاه جوان حلب یعنی پسر صلاح الدین ایوبی موافق با اعدام ایشان نبوده است، چرا که با سهروردی دوست بوده است. به خاطر توانایی سهروردی در منطق و توانایی جذب جوانان. بعد از اینکه برخی از فقها به صلاح الدین فشار می آورند و او فرمان قتل را صادر می کند و به پسرش می گوید که حتماً این کار را بکن وگرنه خودت را بر می دارم او مجبور به این کار می شود. بنابراین سهروردی کاملاً ر جریان این قضایا قرار دارد. بعد از او می پرسند و به دلیل اینکه زیاد روزه می گرفته و قرآن می خوانده است گفته است که دوست دارم همین طوری بمیرم. اما گویا نمی پذیرند چون بسیاری گواهی داده اند که دیده اند که او را از بالای دارالعمار به پایین پرتاب کرده اند، یعنی معلوم نیست که آیا اول او را کشته اند و بعد به پایین انداخته اند یا اینکه با همان انداختن او را کشته اند. به هر حال دیده شده که جنازه اش را در داخل کوچه کشیده اند. از این رو خیلی مشخص نیست، اما مهم این است که ایشان را کشته اند. چرا که آنها دلشان آرام نمی گرفت که ببینند سهروردی خودش آرام بمیرد. با توجه به اینکه شاه (صلاح الدین ایوبی) آدم بسیار سختگیر و خشن و در این امر هم بسیار مصر بوده است. مفتیان در نامه ای که به صلاح الدین نوشته اند در ابتدا درخواست تبعید او را می کنند، بعد که دیدند او هر جا برود جوانان را به قول خودشان گمراه و فاسق می کند گفتند این نباید روی زمین بماند در نتیجه به تبعید راضی نمی شوند بلکه می گویند باید حتماً کشته شود که این کار هم انجام می شود.

***با توجه به اینکه سهروردی معتقد است همه چیز در حرکت و سیورورت است مرگ را هم یک مرتبه از زندگی و یک نوع حرکت به جلو می داند. نظر شما در این ارتباط چیست؟**

به هر حال تفسیرهای متفاوتی می توان انجام داد یعنی چیزی که در ماجرای مرگ سهروردی اتفاق افتاده است ساده نیست، اینکه خودش دقیقاً پذیرفته و قبول کرده و در اشعاری که از او نقل شده که من برخی از آنها را از کتاب نورالانوار برایتان می خوانم این مسئله را تأیید می کنند.

"آدم های بزرگ اگر آنچه را که می دانند را فاش کنند خوششان مباح می شود".

"خون کسانی که این چیزها را مباح بدانند البته مباح می شود".

"یعنی اگر اسرار را بگویند کشته می شوند و اگر هم نگویند باز هم سخن چینان و سالوسان کار خودشان را می کنند".

"به کنیزکی که با هم صحبت می کنند می گوید من به او می گویم که در حالی که اشکم جاری است من آهنگ کوچ کردن از سرزمین را دارم و معلوم است که دارد برای مردن خودش را آماده می کند".

"بگذارید که من بروم و برای من گریه و زاری نکنید".

در موقع وفاتش این شعرها را می گفته است که معلوم است کاملاً قضیه برایش مشخص است و اصلاً اتفاقی نیست.

"به یاران من بگو آنگاه که من را مرده خواهند یافت برای من گریه می کنند به آنها بگویند فکر نکنید که من مرده ام آن مرده من نیستم، در اینجا مرادش آن جنبه روحی است و می گوید من یک گنجشک و این قفس من است. من از آن پریدم حالا این بدن افتاده آنجا و مانده است. من امروز خدا را به روشنی و عیان به چشم می بینم". "شما اگر می خواهید جانهایتان را از بدنهایتان بیرون کنید تا حق را ببینید". این شعرها بسیار معنی دارد و خیلی روشن است. در جایی دیگر می گوید، "خودم می بینم که قدمهایی که برمی دارم و رفتاری که می کنم در واقع این رفتار من است که خون من را می ریزد. در واقع با این روشی که من دارم قطعاً همین طور است".

***آیا سهروردی از نظر تفکر، نقطه مقابل تفکر سنیوی و مشایی است؟**

سهروردی به نوعی تصوف و فلسفه را به هم درآمیخته است و در آن خیلی پیش رفته است. در واقع به زندگی دنیوی اصلاً

توجهی ندارد. ترس از مرگ در این دنیا پست ترین چیز برای یک فیلسوف یا حکیم است. بلکه برای اینکه ممکن است نظام جامعه را به هم بریزد و به خاطر یکسری اسرار الهی یکسری حرفها را نمی زند و می گوید بدترین چیز این است که یک حکیم برای ترس از جانش چیزی را پنهان کند، بلکه کاملاً متفاوت با فلسفه مشایی است.

*در واقع سهروردی متأثر از امام محمد غزالی بوده است؛ شاید یکی از مخالفت‌های مفتیان به این خاطر بوده است؟

نه! بدین صورت نیست. این حرفهای عرفانی و این شکلی، و اینجور رفتارها نمی توانسته برای فقهای حنفی که بسیار خشک که اصلاً اینجور حرفها را درک نمی کردند معنی نداشت بعد هم بیشتر آنچیزی که در آنجا اتفاق می افتد جنبه حسادت بوده است. و می گویند این شیخ غریبه آمده و در مدرسه حنفیه حلب و به سرعت نفوذ پیدا کرده تا جاییکه در حکومت هم نفوذ کرده است. و اساساً بحث جنبه قدرت است نه جنبه فلسفی چون که آنها بسیار ذهن بسته ای داشته اند. اما بالاخره باید یک چیزهایی را علم می کردند. به طور مثال اولاً در صحبت های سهروردی یک رنگ شیعی وجود دارد. در همان اول حکمت الاشراق که بحث می کند می گوید: هیچ وقت زمین خالی از حجت نیست، امامی که گاهی پنهان است و گاهی آشکار، این حرفها خیلی شبیه حرفهای تشیع است.

از طرف دیگر صلاح الدین ایوبی تازه توانسته قدرت را بدست بگیرد و خلفای فاطمیان را در مصر برانداخته که به هر حال شیعه اسماعیلی بودند، حالا این چنین زمزمه هایی اتفاق می افتد که می تواند علیه آن چندین مسئله را بزرگ کند. یکی همین مسئله است که این شیخ چه می گوید؟ زمانه هیچ گاه خالی از امام نیست؛ چه پنهان، چه آشکار. این به تفکر شیعه نزدیک می شود. بنابراین صلاح الدین حق دارد که بترسد که نکند این جریان کم کم دوباره کاری کند که تشیع باز هم زنده شود و بعد از آن همه زحمت که مصر را در اختیار گرفته و فاطمیان را از بین برده است باز از اینجا سر باز کند. این مسئله برای آنها بسیار مهم است.

*یعنی به دلایل نزدیکی حرفهای سهروردی به تشیع، حسادت و حساسیت هایی را برانگیخت؟!

این دلایل نشان می دهد که البته باید آدم تحلیل کند والا سندی در دست نیست. سند این است که ایشان آمده است و گفته است که زمین هیچگاه خالی از حجت یا امام نیست حالا یا آشکار یا پنهان که این را در حکمت الاشراق هم گفته است، از طرفی دیگر هم آنجا حکومت تازه حکومت فاطمیان را برانداخته که بالاخره شیعه بودند و این ناسازگاری وجود دارد بعد حرف های دیگری هم دارد مانند اینکه به نوعیاندیشه ایرانی را احیا می کند. چندین جا در کتابش می گوید ما حکمت نوری ایرا نیان قدیم یا فرس را احیا کردیم، از آنها به نیکی یاد می کند از شخصیت‌های بزرگی مانند فریدون، کیخسرو که از آنها آشکارا نام می برد. طبیعی است که اینها حساسیت ایجاد می کنند. به ویژه که در آن زمان ضدیت با ایرانی از قبل از سهروردی هم وجود داشته است در همین دوره سهروردی یا یک کمی قبل تر، شخص دانشمندی بنام عبداللطیف بغدادی بسیار به آدمهایی مانند ابن سینا، فخر رازی فحشهای رکیک و بی ادبانه می دهد که کتابهای خطی آن موجود است و در نهایت از خداوند عذرخواهی می کند که بی ادبی کردم و مجبور بودم و ...

ابن ابی اصیبعه که همزمان با او می زیسته است با کسانی که سهروردی را دیده اند گفتگو کرده و از قول آنها شرح سهروردی را در کتابی نوشته از جمله حرف عبداللطیف بغدادی را هم نقل می کند. یکی اینکه عبداللطیف این طور به دانشمندان ایرانی بد می گوید، یعنی خودش یک نوع تعصب عربی دارد چرا که بغداد در آن زمان مسلط است و حال فکر کنید که سهروردی در چه فضای تسلط نژاد عربی می زیسته است. عبداللطیف می گوید من شنیدم شخصی بنام سهروردی یک حرفهایی دارد بعد می گوید به دیار بکر (بخشی از ترکیه کنونی) رفتم. سهروردی چند وقتی بعد از اینکه سیر آفاق و انفس خودش را از اصفهان شروع می کند و بعد گشت و گذاری در جهان اسلام داشت. به همین حالت تصوفی در مدتی که در دیار بکر است می ماند و برای پادشاه یا امیر آنجا بنام عمادالدین، رساله الانوار العمادیه را می نویسد. این عبداللطیف بغدادی می گوید کتابش را دیدم (لمعات) چیزی نیست، بلکه یک تقلید کوچک از اشارت ابن سیناست، یعنی سهروردی را کوچک می کند، البته این اثری که عبداللطیف می گوید کتابی است که سهروردی در دوران جوانی نوشته بود و سهروردی می گوید جزء کتابهای کودکی من است و در مجموع آنرا براساس حکمت مشایی نوشته است و عبداللطیف هم به همین کتاب اکتفا کرده و این گونه قضاوت می کند و می گوید سهروردی شخصیت مهمی نیست.

*چرا تا زمانی که هانری کربن به سهروردی نپرداخت، او در تاریخ فلسفی ایران کمتر مورد توجه قرار گرفت؟

بدین صورت هم نبوده است. من خودم اولین کسی را که دیدم و در آن یادی از سهروردی با عنوان صاحب الاشراق شده بود که معلوم می شود که این شخص عنوان دارد، شخصی بنام اثیرالدین ابهری که از حکما بوده و برخی معتقدند استاد خواجه نصیر هم بوده است و امسال نیز قرار است برایش بزرگداشتی گرفته شود که بیشتر یک ریاضیدان است کتابهای زیادی هم در فلسفه و منطق دارد و بیشتر کتابهای درسی نوشته است. او در یکی از آثارش می گوید که صاحب الاشراق درباره معاد چه نظری داشته است. بنابراین حداقل من قبل از ایشان کسی را ندیدم که اسمی از سهروردی برده باشد. این خیلی هم بعید نیست چون در هر حال سهروردی کشته شده و اعدامی محسوب می شود. با وجود این کتابهای سهروردی تقریباً 210 سال بعد از کشته شدن سهروردی نوشته شده است که من یک نمونه از آنها را برای نگهداری به کتابخانه مجلس سپردم. پس معلوم می شود که جامعه با وجود محدودیتهایی که از نظر سیاسی داشته توجه علمی اش به سهروردی قطع نمی شود و کتابهای مهم او موجود است.

در قرن ششم یعنی تقریباً 80 سال بعد از وی خیلی از این نسخه ها نوشته شده که اکنون در ایران نگهداری می شود. بنابراین سهروردی فراموش نمی شود تا زمانی که به خواجه نصیر می رسمیم. آن طور که به صورت شفاهی در تاریخ علمی آمده می گویند خواجه نصیر حکمة الاشراق را درس می داده است. در نتیجه دو شخصیت بزرگ یکی قطب الدین شیرازی که شاگرد خواجه

نصیر است و یکی هم شهرزوری که تاریخ الحکما را نوشته است هر دو اینها احتمالاً با درس خواجه نصیر با افکار شیخ اشراق آشنا می شوند و بعد هر دو شرح بر حکمة الاشراق می نویسند که الان مهمترین شرحهایی که از حکمة الاشراق موجود است همین شرح قطب الدین شیرازی و شهرزوری است و هر دو این شرحها هم موجود است.

کتاب قطب الدین قبل از چاپ سنگی بوده و اکنون نیز کتابش چاپ می شود و سال گذشته نیز من این اثر را تصحیح کردم و بنیاد اسلامی صدرا آنرا منتشر کرد. به هر حال از طریق خواجه نصیرالدین، سهروردی مطرح می شود تا زمانی که مرحوم میرداماد در عصر صفویه در کتابهایش از سهروردی استفاده کرده و از او نام می برد و ملاصدرا نیز بسیار به سهروردی می پردازد و شرحی هم بر حکمة الاشراق می نویسد. با این وجود باید در نظر داشت که این تعلیقات، آن شرح حکمت اشراقی که قطب الدین نوشته نیست بلکه بر خود حکمت الاشراق تعلیق نوشته است بدین معنی که ملاصدرا یک جور شرحی بر حکمة الاشراق نوشته اما به دلیل اینکه در دوران قاجاریه چاپ سنگی می شود در حاشیه شرح الاشراق قطب الدین آمده و به تعلیقات ملاصدرا معروف شده است.

بنابراین می خواهم بگویم سهروردی مورد توجه بوده است منتها در جهان عرب کمتر و بیشتر در جهان تشیع و ایران. بدین معنی که ایرانیها مانند میرداماد، ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری که از فیلسوفان جهان تشیع است به او می پردازند تا زمانی که کربن شیفته سهروردی می شود. او در ترکیه در ایام جنگ جهانی دوم این کار را انجام می دهد یکی اینکه بخش الهیات کتاب المشارع و المطارعات سهروردی را تصحیح و چاپ می کند و یک مقدمه مفصل فرانسوی بر آن می نویسد. او بخش الهیات کتاب التلویحات را هم به همین صورت تصحیح می کند. در مجموعه اول مصنفات، هر سه اثر را کربن تصحیح و چاپ می کند. بعداً در ایران آنها را جمع بندی کردند و به صورت 4 جلد که به عنوان مصنفات شیخ اشراق مشهور شد، چاپ کرد بنابراین سهروردی جزء فیلسوفانی است که آثارش همه چاپ شده است و این سالها هم به شدت مورد توجه است.

***برخی معتقدند که سهروردی دارای دستگاه فلسفی مانند فیلسوفان جدید از جمله دکارت و کانت است، شما نظرتان چیست؟**

دستگاه فلسفی ایشان از نظر آموزشی تلفیقی از روش مشایی و روشی است که خودش بنام اشراق مطرح می کند. جمع بندی دیدگاه های کلی فلسفه اش به لحاظ اینکه از یک جهت به اندیشه ایرانی توجه می کند. به جای وجود که در فلسفه ملاصدراست، نور را قرار می دهد و به علاوه اینکه در تحلیل مجموعه نظام آفرینش عالم این نور توزیع می شود به صورت رب النوع ها یا به قول سهروردی رب الارباب،... و اینها بسیار تفاوت دارد با شیوه ابن سینا و آنچه در ایران مرسوم بوده است و بدین صورت می شود گفت که نظام فلسفی سهروردی، مبتنی بر نور است.

به جای دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی که می خواهد با همه جدال کند که حکمت سهروردی مبتنی بر نور است، ملاصدرا سعی کرده است بگوید نور همان وجود است، اما ایشان می گوید که نه چرا ما باید این گونه تعصب به خرج بدهیم، به هر حال این همه نور خودش نور است. در اندیشه ایرانیان قدیم هم نور بوده است و آن نظام مدیریت جهان از نظر سهروردی از جانب خداوند متعال از بالا به پایین تا ریزترین اجزاء عالم از طریق نور صورت می گیرد و توزیع می شود، یعنی نور که مجرد هم هست از سر تا ذیل عالم حضور دارد. ایشان برای اینکه نگوید که عالم از خدا و هیچ جزئی از اجزاء موجودات خالی نیست، از قول پیغمبر اکرم(ص) نقل می کند که حتی یک قطره باران هم یک نور یا ملک همراه دارد و ملک یا نور یعنی جنبه الوهیت، جنبه خدایی و بنابراین هیچ جزئی از عالم خالی از حضور خداوند نیست و خداوند از طریق انوار سراسر هستی را سامان می دهد و او به شدت از این رب النوع ها یا ارباب اصنام دفاع می کند که این در فلسفه ابن سینا و رایج ایران هم وجود ندارد. بنابراین خاص نظام فلسفی سهروردی است.

***آیا سهروردی متأثر از شاهنامه بوده است؟**

در مقاله ای که چند سال پیش نوشتم بیان داشتم سهروردی حرفهایی در باب کیخسرو دارد که به نظرم قویتر از شاهنامه است. فردوسی می گوید کیخسرو در آخرین مرحله وقتی که کارهایش را انجام داد یاران خود را جمع کرد و گفت من می روم، در این باره سهروردی اصطلاحاتی دارد که لطافت عباراتش بسیار قوی است، اما بعید نیست که شاهنامه را خوانده باشد بالاخره سهروردی اندیشه ایرانی را و از این بزرگان نام می برد مانند کیخسرو و فریدون، و بسیار از کیخسرو دفاع می کند که البته همه آنها آدمهای هستند که شخصیت های داستانی دارند و شخصیت حقیقی در خارج و در تاریخ نیستند. اما به هر حال بعید نیست که شاهنامه را دیده باشد، یا لاقلاً می شود گفت که این تفکر که بعضی از شخصیت های ایرانی که دقتی آورده بود و در شاهنامه فردوسی هم آمده است و ریشه دوانده است و....

به هر حال چنین جریانهای فکری در ایران بوده است، بعضیها معتقدند که سهروردی در قسمت غرب احتمالاً با مغهای آذربایجان توانسته است یک ارتباطهایی برقرار کرده باشد چرا که آنها معمولاً تبلیغ نمی کنند، مگر اینکه کسی با آنها دوست می شده و یکسری اطلاعات کسب می کرده است. سهروردی در باب این رب النوع ها و نور و... تعریفش از ادراک و حیات که همه را دانایی می داند. الان هم محققان جدیدتر دارند کار می کنند که آئینهای هند و ایرانی قدیم که آنها را هم مبنی بر دانایی می دانند هیچ بعید نیست که اینها به شکلی تلفیقاتی شده باشد که البته اندیشه سهروردی از طریق زرتشتیان ایرانی در هند هم در همان دوران صفویه رواج پیدا کرده است، چند کتاب هم در شرح حال سهروردی که در آن دوره نوشته شده است در آنجا بسیار مورد توجه قرار گرفته و به تفصیل وارد این موضوع شده اند.

سهروردی نظام فرشته ای ایرانی را با نظام فرشته ای اسلامی و حتی با نظام فرشته ای یونان قدیم هماهنگ می کند، چرا که سهروردی معتقد است که حقیقت یکی است و زبانها مختلف است. بنابراین سعی کرده است که این فرهنگها را با هم تلفیق و

همه‌ها می‌کند. از این بابت برای ما ایرانیان خیلی مهم است و به ما کمک می‌کند که بتوانیم آن فرهنگ را بشناسیم و آن ارکانی که آمده در اسلام هم جا گرفته و با اسلام سازگار شده است، نظام فرشتگی، اسلام هم فرشته‌ها را پذیرفته، اما اسلام می‌گوید ملائک،... اما ایرانیها با زبان خودشان به آنها فرشته گفته اند.

اما اصل حقیقت وجود همینهاست، لذا از این بابت خیلی مهم است و این یک هویت مستقلی است که استقلال می‌دهد، استمرار پیدا می‌کند و تا حال می‌آید. این بسیار برای ما مهم است به ویژه که اگر بتوانیم ارکان آن علم را شناسایی کنیم که در ایران باستان هم با مفهوم آگاهی که اصل حقیقت عالم می‌باشد که سهروردی هم وقتی راجع به خداوند صحبت می‌کند و البته عباراتی دارد که در ابن سینا هم هست. "فعال"، "یا حی"، "دراک"، خداوند را با این خصوصیات برمی‌شمارد. اینجا می‌توان آنها را پیدا کرد که این واژه‌ها یعنی چه؟ که در هر دوره ای مردمان با یک زبانی سخن گفته اند اما همه از یک حقیقت سخن گفته اند اگر این درست تبیین شود، این دشمنیهای ظاهری هم از بین می‌رود و یکسری معنویت برای انسان فراهم می‌شود که بتواند که در جریان حقیقت مستمر قرار گیرد و تا آینده بیاید که می‌تواند به صلح و آرامش معنوی جهان بسیار کمک کند، پیوند با گذشته و حال و آینده انسان، هم برای ما بسیار ارزشمند است که این جنبه معنویت دین خودمان را که با آنچه که در گذشته هم آمده یک سازگاری می‌دهد و جریانی مستمر مانند رودخانه ای است که دائم در جریان است که می‌تواند برای ما امروزه تجسم پیدا کند.